

**بررسی موانع شکل‌گیری نظام حزبی در بستر توسعه اجتماعی و ساختار فرهنگ سیاسی ایران بین دو انقلاب
(مشروطه تا انقلاب اسلامی)**

منوچهر ثابتی^۱، منصور وثوقی^۲، علیرضا محسنی تبریزی^۳

چکیده

حزب در مفهوم خاص به معنای گروه منسجم و سازمان‌یافته، پدیده‌ای اجتماعی و سیاسی از نشانه‌های جامعه مدنی و نظام دموکراتیک غرب و برخاسته از شرایط بعد از انقلاب صنعتی است که به مرور توسط سایر جوامع از جمله ایران اقتباس و تقلید شد. اگرچه با وقوع انقلاب مشروطه احزاب سیاسی در ایران تشکیل شدند، اما با ظهور حکومت پهلوی، تثبیت دموکراسی و تشکیل نظام حزبی با مشکل مواجه گردید. فرهنگ سیاسی غالب در ساختار اجتماعی- سیاسی ایران فرهنگ سیاسی سنتی و تبعی بود. گفتمان شاهی پهلوی‌ها بیشتر در برنامه‌های نوسازی و توسعه به توسعه اقتصادی، صنعتی و شهری پرداخت و به توسعه سیاسی و احزاب توجهی نکرد. فرهنگ سیاسی سنتی- تبعی عامل اصلی بوجود آمدن دولت‌های رانتیر، خشونت سیاسی، توسعه ناقص، تداوم نظام پادشاهی و چرخه استبداد و... گردید. مجموع این عوامل در کنار هم تشکیل شبکه علی‌درهم‌تنیده‌ای برای تداوم فرهنگ سیاسی سنتی و تبعی و ایجاد مانع برای تثبیت دموکراسی و نهادینه شدن فعالیت‌های حزبی و تشکیل نظام حزبی در ایران شد. این تحقیق با استفاده از نظریه آلموند و وربا و هانتینگتن و به صورت روش تاریخی- اسنادی انجام گرفته است.

واژگان کلیدی: توسعه اجتماعی، نوسازی، توسعه سیاسی، دولت رانتیر، فرهنگ سیاسی سنتی- تبعی.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۰۶/۱۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۰۴/۰۴

^۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (Email: sabetimanucheher@yahoo.com)

^۲ استاد دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، گروه جامعه‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

^۳ استاد دانشکده علوم اجتماعی، گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران، ایران

بیان مساله

حزب به معنای ساختاری منسجم و سازمان یافته و پدیده ای سیاسی - اجتماعی از نشانه های جامعه مدنی، نظام دموکراتیک و برخاسته از جامعه بورژوازی غرب و کشورهای اروپایی، پس از انقلاب صنعتی است. «حزب^۱ اجتماع گروه شهروندانی است که آرمان مشترک و منابع ویژه شان آنان را از گروه بزرگتر که جامعه ملی است مشخص می سازد و با داشتن تشکیلات و برنامه منظم و یاری مردم می کوشند که قدرت دولتی را در کشور به دست گیرند و یا اینکه با این قدرت همباز گردند، برنامه و آرمان هایشان را به تحقق برسانند و در این راه از همه توانایی ها بویژه از ابزارهای قانونی یاری گیرند.» (ابوالحمد، ۱۳۸۶: ۴۰۷). حزب مانند بسیاری از مظاهر تمدنی غربی در سایر جوامع از جمله ایران مورد توجه و اقتباس قرار گرفت. اگرچه سالها قبل از انقلاب مشروطه گام هایی در جهت نوسازی در ایران برداشته شده بود، اما مقارن با انقلاب مشروطه تحولات اجتماعی گسترده ای در ساختار اجتماعی - سیاسی ایران به وجود آمد. برنامه های توسعه و نوسازی بخصوص با روی کار آمدن رضا شاه پهلوی با سرعت زیادی اجرا شد.

"توسعه^۲، مقوله ای ارزشی و جریانی چندبعدی و پیچیده است که ارتباط نزدیکی با مفهوم بهبود^۳ دارد." (از کیا و غفاری، ۱۳۸۶: ۱۲۴). "توسعه حرکت جامعه از یک مرحله تاریخی و توفیق آن در ورود همه جانبه به مرحله ای دیگر از تاریخ است. توسعه عبارت است از مرگ تدریجی نظام کهن و تولد و رشد تدریجی نظام تازه از زندگی که این نظام جدید خود مرحله و شرایط تاریخی تازه ای برای جامعه خواهد بود." (عظیمی، ۱۳۷۱: ۲۷). توسعه موجب تغییر کمی و کیفی ساختار جامعه می گردد و ابعاد مختلفی شامل توسعه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و انسانی می باشد. برخی از صاحب نظران معتقدند توسعه اجتماعی - اقتصادی مقدم بر توسعه سیاسی است و زمینه را برای توسعه سیاسی فراهم می کند. "لوسین پای^۴ از توسعه سیاسی^۵ به عنوان تقویت کننده ارزشهای دموکراسی نظام سرمایه داری غرب یاد می کند و مشارکت توده ای، وجود نظام های چندحزبی، رقابت های انتخاباتی، ثبات سیاسی و پرهیز از تنش در ساختار سیاسی را به عنوان شرایط لازم برای تحقق توسعه سیاسی می شناسد. گابریل آلموند^۶ تبدیل دموکراسی به یک نهاد ساخت یافته، بسیج عمومی و گسترش جامعه مدنی را از شرایط تحقق توسعه سیاسی می داند." (از کیا و غفاری، همان: ۵۱). "توسعه سیاسی با عملکرد نظام سیاسی ارتباط دارد. اگر نظام سیاسی به روند دموکراتیزه کردن شتاب بخشد در راستای تحقق توسعه سیاسی پیش خواهد رفت و در چنین حالتی، جنبه مثبت یا فراروی و رشد نهادها خود را نشان خواهد داد. اما اگر نظام سیاسی نتواند نهادهای دموکراتیک را مستقر یا حفظ کند در یک مسیر قهقرایی فرو خواهد گشتید." (عالم، ۱۳۷۳: ۱۲۷).

توسعه سیاسی و نظام سیاسی با فرهنگ سیاسی ارتباط دارد. به اعتقاد وربا^۷ "فرهنگ سیاسی ماهیتاً شامل نظامی از باورهای تجربی، نشانه های بیانی و عاطفی و ارزشها است که شرایطی را که عمل سیاسی در آن رخ می دهد، مشخص می کند." (Verba, 1965: 513). آلموند و وربا فرهنگ سیاسی را الگویی از نگرش ها، ارزش ها و باورها نسبت به حوزه سیاست و عمل سیاسی در میان اعضای یک گروه اجتماعی یا جامعه تعریف می کنند و آن را عامل مهمی در شکل گیری رفتار سیاسی افراد می دانند. آنها با مقایسه فرهنگ سیاسی نتیجه گرفته اند تفاوت فرهنگ سیاسی این کشورها بر عملکرد نظام سیاسی آنان مؤثر بوده است." (سیدامامی، ۱۳۸۷: ۲۷۲).

آلموند و وربا در گونه شناسی خود چند نوع فرهنگ سیاسی را مشخص می کنند: ۱- فرهنگ سیاسی محدود یا بسته ۲- فرهنگ سیاسی تبعی یا انفعالی ۳- فرهنگ سیاسی مشارکتی.

1. party

2. Development

3. improvement

4. Lucian pye

5. political development

6. GabrieL Almond

7. verba

می‌توان استنباط کرد، فرهنگ سیاسی مشارکتی متناظر بر نظام دموکراتیک می‌باشد. به نظر می‌رسد بعد از انقلاب مشروطه با تأسیس پارلمان و تأسیس اولین احزاب سیاسی و محدود شدن قدرت شاه و دربار، انتظار می‌رفت ایران در مسیر دموکراتیک شدن و مشارکت مردم و نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت و امکان رقابت با همدیگر را داشته باشند. بخصوص بعد از اجرای برنامه‌های نوسازی و توسعه توسط پهلوی‌ها و استقرار دولت-ملت، اشاعه فرهنگ سیاسی مشارکتی و تشکیل نظام حزبی در ساختار اجتماعی و سیاسی ایران محتمل بود. اما همانطور که براساس اسناد موجود شاهد هستیم علیرغم توسعه اجتماعی-اقتصادی، ساختار سیاسی ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ فاقد فرهنگ سیاسی مشارکتی، نظام حزبی و توسعه سیاسی بوده است. محقق با این فرض که فرهنگ سیاسی می‌تواند در عدم توسعه احزاب و استقرار نظام حزبی مؤثر باشد درصدد مطالعه و بررسی علل توسعه نیافتگی احزاب در ایران آن دوران برآمده است. سوال اساسی تحقیق این است که چرا در ساختار و فرهنگ سیاسی ایران، احزاب سیاسی توسعه پیدا نکرده‌اند؟ آیا نوع فرهنگ سیاسی ایران در توسعه نیافتگی احزاب سیاسی نقش داشته است؟ آیا نوع نظام سیاسی ایران در توسعه نیافتگی احزاب سیاسی نقش داشته است؟

پیشینه تحقیق

تغییرات اجتماعی پیشامشروطه و پسامشروطه ایران را در مسیر توسعه اجتماعی قراردادده بود اما از لحاظ توسعه سیاسی موانع عدیده‌ای در تحقق توسعه پایدار وجود داشت. از نظر قاضی زاده فرهنگ سیاسی ایران دارای خصوصیات مهم و درعین حال پیچیده‌ای است: بعد از انقلاب مشروطه، حاکمیت تفویضی مورد قبول تصویب کنندگان قانون اساسی قرار گرفت. بر این اساس، حاکمیت، منبعث از مردم و مجلس شورای ملی طبق اصل دوم قانون اساسی نماینده مردم شد. مجلس شورای ملی طبق این اصل نماینده مردم بود. ولی بنابر اصل دوم، متمم و نیز اختیارات شاه و مجلس سنا محدود شده بود. درعین حال شاه، مقام تشریفاتی داشت و تفکیک قوامورد پذیرش قرار گرفته بود. ولی در زمان رضاشاه، قوه مجریه بر سایر قوا مسلط گردید و در درون قوه مجریه نیز شاه، علی‌رغم آنکه در قانون اساسی مسئول نیز نبوده صورت حاکم مطلق درآمد. در مشروطه، مردم در تعیین شاه نقشی نداشتند، در این ساختار احزاب و گروه‌های سیاسی از حالت نهادی و منبسط برخوردار نبود و در فرهنگ مردم و فرآیند سیاسی کشور دارای کارکرد تثبیت یافته‌ای نداشت. از این رو، ناچار به ایفای نقش ضعیفی بوده، نتوانسته اند وظیفه و نقش اصلی خود را به عنوان واسطه بین مردم و حکومت انجام دهند.

در ایران، فرهنگ و نگرش سیاسی گروه‌های حاکم به دلایل عمیق تاریخی و اجتماعی و روانشناختی نگرش پاتریمونالیستی بوده که در آن ساخت قدرت، رابطه‌ای عمودی و آمرانه از بالا به پایین، میان حکام و مردم تصویری شده است. فرهنگ سیاسی ایران ترکیبی از آمریت و تابعیت در مقابل مشارکت است. در فرهنگ سیاسی تابعیت، رفتارهای سیاسی افراد، ترکیبی است از فرصت طلبی، انفعال و کناره‌گیری، اعتراض پنهان و ترس، چنین فرهنگی، توانایی افراد در همکاری و اعتماد به یکدیگر را تضعیف می‌کند. فرآیند فرهنگ پذیری و جامعه پذیری در چنین فرهنگی در اتباع و نیز رهبران، نگرش‌ها و گرایش‌های منفی نسبت به کارکرد قدرت سیاسی ایجاد می‌کند. آر.دی. گاستیل پژوهشی دربارهٔ ویژگی‌های عمدهٔ فرهنگ سیاسی و نظام ارزشی در بین قشرهای مختلف طبقه متوسط ایران انجام داده است. براساس این پژوهش، فرهنگ سیاسی ایران زمینه مساعدی برای مشارکت و رقابت سیاسی ایجاد نمی‌کند. ایرانیان معتقدند: آدمیان طبعاً شرور و قدرت طلب‌اند، همه چیز در حال دگرگونی و غیر قابل اعتماد است، آدم باید نسبت به اطرافیان بدبین و بی اعتماد باشد، حکومت دشمن مردم است.

ماروین زونیس، فرهنگ سیاسی نخبگان ایران را در چهار ویژگی خلاصه کرده است: ۱- بدبینی سیاسی ۲- بی اعتمادی شخصی ۳- احساس عدم امنیت آشکار ۴- سوء استفاده از افراد. در دوران پهلوی چهار نوع فرهنگ سیاسی متفاوت مشهود بود: ۱- فرهنگ سیاسی اسلامی - شیعی ۲- فرهنگ سیاسی شاهی ۳- فرهنگ سیاسی لیبرال ملی ۴- فرهنگ سیاسی سوسیالیستی. لذا چندان پارگی فرهنگ سیاسی در ایران موجب عدم انسجام فرهنگ سیاسی مشترک در دوره پهلوی گردید. برخی، ویژگی‌های دیگری نیز برای فرهنگ سیاسی ایران ذکر کرده‌اند از جمله: آمریت، نظریه توطئه، عدم تساهل و سعه صدر، خشونت سیاسی، سیاست گریزی، عمل زدگی، بی اعتمادی

سیاسی، فرهنگ سیاسی کنونی جامعه ایرانی مشتمل بر همزیستی سه فرهنگ ملی، دینی و غربی است. برخی دیگر سه نوع فرهنگ استبدادی، دینی و مدرن را برمی شمارند که همگی گویای ترکیب عناصری خاص و متمایز در فرهنگ سیاسی ایران است. فرهنگ سیاسی در ایران تحت تأثیر دو عامل مهم است: یکی ریشه در تاریخ گذشته دارد که تعیین کننده هویت عام فرهنگی - تاریخی ما است و دیگری متعلق به وضع کنونی و فعلی است که ناشی از واقعیت ها و رویدادهای دوران معاصر است. در ایران با سه لایه فرهنگی مواجه هستیم ۱- فرهنگ قبل از اسلام ۲- فرهنگ اسلامی ۳- فرهنگ مدرن غربی که از عصر مشروطیت آغاز شده است. فرهنگ سیاسی ایران متأثر از عوامل متفاوتی است که به اختصار عبارتند از: ۱- خود بزرگی بینی ۲- روحیه افراطی ۳- مناسبات شخصی ۴- تیزهوشی و تحرک ۵- تقدیرگرایی ۶- خرافه گرایی ۷- اعتماد به شایعه ۸- سلطه و فرهنگ تسلیم ۹- فرهنگ مطلق انگاری. (قاضی زاده، ۱۳۷۸).

زونیس در اوایل دهه ۱۹۶۰ تحقیقی درباره فرهنگ سیاسی ایران در دوره محمدرضا شاه پهلوی انجام داد. با این مفروض آغاز می کند که در دهه ۱۹۶۰ عموم کشورهای در حال توسعه از جمله ایران در پی رشد و پیشرفت بودند. اینکه فرایندهای سیاسی در این گونه کشورها حامی رشد و توسعه بود یا خیر از سوال های مهمی است که آینده آنها را رقم می زند. زونیس معتقد است طی دهه ۱۹۵۰ تا اواسط دهه ۱۹۶۰ شاه عموم مخالفین خود را سرکوب کرد و با حمایت غرب و حتی کشورهای کمونیستی شروع به توسعه عمومی کشور نمود، اما در عین حال نتوانست یک حکومت اکثریت بوجود آورد و در واقع بحران ها و مخالفت ها با ماهیت سیاسی حکومت اوفقظ به تاخیر افتادند و حل و فصل نشدند. بر اساس تحلیل های زونیس حکومت شاه مبتنی بر خواست های یک فرد و اقلیتی بسیار کوچک اطراف او اداره می شد و نظمی سیاسی مبتنی بر اولویت های آنان شکل گرفت. وی می گوید: این نوع سیستم سیاسی درست کردن، بیشتر حالت های روان شناسانه دارد تا اینکه بر استوانه های مستحکم فکری و فلسفی بنیان گذاشته شده باشد. زونیس حوزه سیاست در ایران دوره شاه را بر اساس رابطه میان شاه، امرای ارتش، سازمان امنیت و نخبگان سیاسی در دربار، هیات دولت و جمعی از مدیران رده دوم و سوم که بانظم سیاسی مورد علاقه او هماهنگ بودند ترسیم می کند. او این مجموعه تصمیم گیرندگان را که امکانات عظیمی داشتند نخبگان سیاسی نامید. متغیرهای تحقیق عبارت بودند از: بدبینی، بی اعتمادی، احساس ناامنی و سوء استفاده های گسترده افراد از یکدیگر. اینها ویژگی های رایج در میان نخبگان سیاسی ایران هستند. زونیس با استناد به لئونارد بایندر ایران شناس دهه ۱۹۶۰ می گوید: ایرانی های پیوسته نظام سیاسی خود را به چالش می کشند و با مقاومت همراه با سکوت و با خودداری از باور کردن آنچه افرادی گویند: بدبینی خود نسبت به تحولات و فرایندهای سیاسی ابراز می دارند.

زونیس برخی متن های طنز مطبوعات و سرمقاله مجله ها را هم مورد تحلیل قرار داد. وی می گوید: مردم به هم اعتماد ندارند. مردم نسبت به افکار، اعتقادات، تمایلات و تصمیم گیری های دیگران اعتمادی ندارند. مردم آنقدر دروغ می شنوند که دیگر به کسی اعتماد نمی کنند. او وضعیت اجتماعی و فرهنگ وقت را ترکیبی از خودخواهی و فرصت طلبی و روابط میان افراد را پیوسته در فضایی مملو از مبارزه با یکدیگر توصیف می کند. زونیس نا امن بودن سمت ها در ایران عصر شاه را ناشی از وفاداری به شخص شاه و خواست ها و امیال و منافع او به جای منافع کشور و اصول فکری که بایستی کارگزاران و دست اندرکاران یک نظام سیاسی را تعریف کند می داند. شکنندگی، آسیب پذیری، بی دوامی و بی ثبات بودن نظم سیاسی پهلوی دوم ناشی از فردمحوری، وفاداری محض به شخص شاه به جای وفاداری به کشور و منافع و جهت گیری های مورد اجماع نخبگان آن بود. زونیس در این تحقیق بین فرهنگ سیاسی و ماهیت نظام سیاسی در دوره محمدرضا شاه پهلوی رابطه برقرار کرد. در ایران اکثر فرصت ها در دوا بر مبروط به نهاد دولت فراهم بود و بسیاری از افراد برای بهره برداری از این فرصت ها به دولت نزدیک می شوند. نزدیک شدن به دولت تابع محور قرار دادن شخص شاه و افکار و تمایلات و سیاست ها و منافع او بود. بدین صورت فرهنگ سیاسی تملق، دروغ، چاپلوسی و چند شخصیتی بودن رواج پیدا کرد و نتیجه این ساختار، بدبینی، اغراق گویی، ضدیت با نهاد دولت و بی اعتمادی گسترده بود. چنین ساختاری فرد را ضعیف و ذلیل می کند و استقلال رأی و عمل را از او می رباید و چون سمت ها فی نفسه اعتبار ندارند و تابع رأس هرم هستند، مسئولیت پذیری برای صاحبان سمت نیز بی معنای می شود. زونیس می گوید: مدیران ایرانی پیوسته سعی می کردند مسئولیت هر کاری را به مافوق خود نسبت دهند و خود را صرفاً

مجری او امر قلمداد کند. چنین شرایطی حاکمیت فرهنگ تملق و ارادتمندی به جای شایستگی و مهارت و تخصص، زمینه ساز فرهنگ سیاسی مخرب در تقابل بانسجام اجتماعی و سیاسی قرار می‌رفت. (زونیس، ۱۳۸۷).

سریع القلم در کتاب خود با عنوان فرهنگ سیاسی ضمن اشاره به تحقیقات گذشته در مورد خلیات ایرانیان از زمان قاجار تا اکنون سوال اصلی تحقیق را بدین صورت مطرح می‌کند: نقش، وزن و تاثیر گذاری فرهنگ سیاسی در فرآیند های منتهی به رشد و توسعه یافتگی و ظهور دموکراسی در ایران چیست؟ محقق به ریشه های فرهنگ سیاسی ایران پرداخته و در این راستا نظام و فرهنگ عشیره ای را مبنا قرار داده و تاثیر آن در شکل گیری رفتار و فرهنگ سیاسی ایرانیان را بررسی می‌کند. اساس ساختار اجتماعی - سیاسی ایران انباشته از عناصر فرهنگ ایلی و عشیره بوده و فرهنگ عشیره ای در محیط اجتماعی ایران در بین توده مردم و نخبگان فرهنگ غالب به شمار می‌آید. مبنای زندگی عشیره ای در سلسله مراتب مبتنی بر خویشاوندی و ریش سفیدی و سن است که می‌تواند انسجام درونی ایل را حفظ کند. در اینجا، فردیت به معنای سنتی و حتی منفی آن حاکم است. این تلقی از فرد که عمدتاً یک موجود وفق گیرنده و با شرایط است با معنای فرد در نظام پادشاهی تطابق دارد. در عشیره همه چیز خان است و در نظام پادشاهی جز پادشاه وجود دیگری اعتبار ندارد و همگان در اختیار او می‌باشند. حکومت در اختیار فرد است. این تلقی از فرد با وجود و ورود عقلانیت اداری، اجتماعی و اقتصادی، سالها در جامعه ایرانی تداوم یافته و زمینه ساز تحول کیفی نشد. این فردیت مانع نهادسازی می‌گردد زیرا نهادسازی و قواعد مکتوب و رفتار قاعده مند نقش فرد را تقلیل می‌دهد و نقش خان و شاه را متزلزل می‌کند این فرهنگ نیز سالها در ایران با وجود کاهش جدی نقش عشایر در حکومت و نظام سیاسی تداوم پیدا نمود. در نظام عشیره ای کسب ثروت نوعی فرهنگ غارت رانهادینه کرده و بعنوان ارزش ایلیاتی تلقی می‌گردد اما نحوه استفاده از این ثروت بر اساس تقسیم آن در بین اعضای ایل بوده نه انباشت و سرمایه گذاری و تولید سرمایه گذاری. این گونه فرهنگ سیاسی مانع از شکل گیری فرایند کشورسازی و ملت کشوری در ایران شده است. در زمان رضا شاه یک شکلی از فرآیند کشور - ملت سازی شکل گرفت اما در این دوران همه ته نشستهای فرهنگ عشیره ای به راحتی تغییر نکرد و عقلانیت متناسب با جامعه مدرن بوجود نیامد. تداوم فرهنگ عشیره ای در نظام های سیاسی ایران باعث به تاخیر افتادن تعلقات جمعی از منافع و اهداف ملی شد و فرهنگ حذف و بی اعتمادی و عدم توانایی در ایجاد ارتباطات استدلالی را رواج داد. ایجاد یک نظام فکری منسجم محتاج تحول فکری و عقلی است که با سازماندهی نوین تطابق داشته باشد. نظام های مبتنی بر فرد قاجاریه و سلسله پهلوی تضاد اصولی با این گونه تکامل داشتند. فرهنگ عشیره ای، فرهنگ فردمحوری و فرهنگ پادشاهی با فرهنگ عقلانیت قابلیت تطابق ندارد و هر گونه کوششی برای تلفیق آنها پاسخ پایداری عرضه نمی‌کند. سلسله پهلوی به صورت شکلی و تبلیغاتی به ایجاد تحول در نهادها، ساختارها و سنت های مطابق با تعریف جدید از زندگی متوسل شدند و بدلیل تضادهای ذاتی سیستم با عقلانیت فرهنگی - سیاسی نتوانست عقلانیتی لازم یعنی تحمل دیدگاههای مختلف و حذف فردیت را محقق کند.

تشکیلات حکومتی قاجار و پهلوی از پویایی، ثبات و مشروعیت لازم برای ایجاد تحول در جهت حذف فردمحوری و راه اندازی فرایند عقلانیت مدرن را نداشتند. نفوذ بیگانگان در این دو نظام حکومتی نیز فرصت استقلال فکری و سیاسی را فراهم نیاورد. فقدان یا ضعف روحیه اجماع کلان در عهد قاجاریه و دوره پهلوی زمینه های تحول از فرهنگ سیاسی عشیره ای به فرهنگ سیاسی مبتنی بر استدلال و عقل جمعی را ایجاد نکرد و وزن استبداد بدون آنکه ترتیبی برای تغییر آن صورت پذیرد، در نظام های مختلف سیاسی تا اواخر سلسله پهلوی ادامه یافت. محقق ویژگی های فرهنگ سیاسی ایران را در سه گروه رفتار شناسی به شرح زیر معرفی می‌کند:

- **در سطح فردی:** منفی بافی، غرور کاذب، کم فکر کردن، ضعف در هنر گوش کردن به دیگران، کم حوصلگی در تحلیل و شناخت، احساسی و هیجانی بودن فرد، تفاوت قابل توجه میان ظاهر و باطن، فرصتهای بسیار محدود برای رشد فرد.
- **در سطح ماهیت روابط میان شهروندان:** بی اعتمادی، ضعف در فراگیر شدن شایسته سالاری، احترام قائل نبودن با قواعد رقابت، نپذیرفتن تفاوت های یکدیگر، ظرفیت محدود در فهم منافع و خواسته های دیگران، اولویت خواسته های فردی بر خواسته های جمعی، تمایل به آزار، تحقیر و تخریب دیگران.

• **سطح ساختارها:** فرهنگ عمومی غیر عقلایی، دولتی بودن نظام اقتصادی، بی ثباتی نظام اجتماعی. (سریع القلم، ۱۳۹۳: ۱۶۵)

چارچوب نظری

محقق در این پژوهش به منظور تحلیل دقیق تر موضوع تلفیقی از نظریه آلموند و ربا و هانتینگتن راساختار بندی کرده است. آلموند و ربا "فرهنگ سیاسی را الگویی از نگرش‌ها، ارزش‌ها و باورها نسبت به حوزه سیاست و عمل سیاسی در میان اعضای یک گروه اجتماعی یا جامعه تعریف می‌کنند و آن را عامل مهمی در شکل‌گیری رفتار سیاسی افراد می‌دانند. این دوبا مقایسه فرهنگ سیاسی، نتیجه گرفته‌اند تفاوت فرهنگ سیاسی کشورها بر عملکرد نظام سیاسی آنان مؤثر بوده است (سید امامی، ۱۳۸۷ : ۲۷۲). آلموند و ربا گونه شناسی خود را از فرهنگ سیاسی به این صورت ارائه می‌دهند: ۱- فرهنگ سیاسی محدود یا بسته؛ در این نوع فرهنگ سیاسی افراد نسبت به نهادهای سیاسی کشور و مسایل و تصمیمات ملی نه احساس وابستگی می‌کنند و نه تصویر روشنی از نظام سیاسی در ذهن دارند. در این فرهنگ افراد در سطح محلی در تصمیم‌گیری‌ها دخالت دارند و نمی‌توانند این تصمیمات و سیاست‌ها را به کل نظام سیاسی مرتبط سازند. مردم اصلاً تصور نمی‌کنند که می‌توانند در شکل‌گیری و دگرگونی هدف‌های سیاسی مؤثر باشند. (قوام، ۱۳۷۳ : ۷۲). ۲- فرهنگ سیاسی تبعی یا انفعالی؛ در اینجا فرد منفعل یا تابع از وجود نظام سیاسی آگاهی دارد و نسبت به آن نگرش خاصی پیدا کرده است. مثلاً نسبت به آن احساس غرور می‌کند یا از آن متنفر است، این نظام را نظامی مشروع می‌نامد یا بالعکس، اما رابطه فرد با نظام سیاسی و برون داده‌های نظام یکطرفه است. به عبارت دیگر فرد در درون داده‌های نظامی هیچ نقشی ندارد. و از خود به عنوان بازیگر در امور سیاسی تصویری ندارد (Almond, Verba : 1975 : 40). "به علت ضعف ساختارهای نهاده و نبود نهادهای بیان و تجمیع خواست‌ها و تقاضاها نظیر احزاب و انجمن‌ها، افراد نمی‌توانند از کارایی سیاسی چندانی برخوردار باشند. در این نوع فرهنگ، مردم عملاً خود را اتباع حکومت می‌دانند. نگرش فرد پیرو یا تابع احتمالاً در جوامعی که ساختارهای نهادی تفکیک شده به وجود نیامده، ایجاد می‌شود. نگرش فرد پیرو در جوامعی که نهادهای دموکراتیک توسعه یافته دارند به نگرش‌های احساسی و هنجاری و فقدان یا ضعف نگرش‌های ادراکی و شناختی باز می‌گردد." (قوام، همان، ۷۳-۷۲). ۳- فرهنگ سیاسی مشارکتی: فرهنگی است که در آن افراد جامعه به طور نسبی در نظام سیاسی به عنوان یک کل و نهاده‌ها (طرح خواسته‌ها و تقاضاها)، داده‌ها (شامل استراتژی، طبقه بندی‌ها، اولویت) نقش دارند. آن‌ها همچنین خود را افرادی فعال در جامعه سیاسی قلمداد می‌کنند و از لحاظ روانی بر این باورند که می‌توانند بر تصمیمات نظام سیاسی تأثیر بگذارند." (Almond & Verba, ibid: 18).

هانتینگتن تأکید می‌کند نهادینه شدن یک نظام مستلزم رسیدن به سطح عالی تطبیق، استقلال و پیوستگی از طریق سازمان‌ها و آئین‌های متشکله آن نظام است. از این رو توسعه سیاسی بستگی به اعتلاء و تقویت هر یک از این کیفیات است. وقتی یک نظام نهادینه توان برخوردار گزینی را پیدا کند می‌توان گفت قابلیت تطبیق، حفظ و باز تولید در مراحل مختلف تاریخی پیدا کرده است. یک نظام سیاسی وقتی نهادینه خوانده می‌شود که از سطح بالای پیچیدگی برخوردار باشد. یعنی عملکرد آن انحصاراً به بازی ساختار بستگی نداشته باشد. توسعه سیاسی مستلزم ساخت تدریجی یک نظام سیاسی مستقل، بی طرف و وجود نفرت ورزیده اجرایی است که انحصاراً بر اساس شایستگی انتخاب شده باشند و هدف آن‌ها تنها اوضاع همگانی باشد. سازمان‌ها و آئین‌های سیاسی موقعی نهادینه هستند که از درجه‌ای از پیوستگی برخوردار باشند، یعنی مورد ارجاع و قبول باشند و مردم و طبقه سیاسی استفاده‌ای منضبط از آن‌ها به عمل آورند. نوسازی با فروپاشی پاره‌ای ساختارهای سنتی و تحریک تقاضای مشارکت سیاسی به شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی جدیدی که تاکنون در نطفه‌ای وجود داشته‌اند کمک می‌کند. روند سریع نوسازی، جامعه رابه صحنه برخورد مستقیم نیروهای اجتماعی تبدیل می‌کند و از خشونت طرف‌های مقابل خود هم آگاهی دارند و این افراط در تعیین هویت‌ها و برخورد‌های مستقیم با ایجاد نهادهای پایدار، مستقل و مورد اجماع تعارض پیدا می‌کند. در مقابل ضرورت ایجاد حداقل نظم و ادامه برنامه‌های نوسازی اقتصادی، نیروهای اجتماعی به ساده سازی شدید نهادهای سیاسی یعنی کاهش آن‌ها در حد ابزارهای قهری برای کنش خود دست می‌زنند.

به نظر هانتینگین این وضعیت مبین این است که جهان سوم به دور از توان انجام همزمان نوسازی اقتصادی و توسعه سیاسی، باید توسعه سیاسی را فدای نوسازی اقتصادی کرده یا آن را به مرحله بعد موکول سازد، بدین سان نوسازی به قیمت تضعیف نهادهای جامعه مربوطه و در نتیجه به انحطاط سیاسی آن تمام می‌شود. ترجمان این زوال بازگشت خشونت و برتری منافع خصوصی بر منافع همگانی یعنی تشدید فساد است. نبود نهادهای قوی، مستقل و پایدار در واقع به صاحبان مناصب امکان می‌دهد تا اهداف شخصی خود را بر منافع عمومی ترجیح داده و فساد را به شیوه حکومتی برقرار سازند. از آنجاکه نوسازی اقتصادی و اجتماعی باعث ظهور همزمان منابع جدید ثروت و قدرت است، پدیده فساد هم به همان اندازه وسعت می‌گیرد. روند تمرکزگرایی حکومتی هم جریان فوق را تسهیل کرده و به گروه صاحب قدرت امکان می‌دهد منافع خصوصی خود را به سطح کل کشور گسترش دهند.

تنها روند تدریجی نوسازی که در چارچوب نهادینگی مناسب به اجرا درآید، می‌تواند از انحطاط سیاسی جامعه جلوگیری کند. هانتینگتون صریح و قاطع می‌گوید: نوسازی اجتماعی و اقتصادی بدون نهادهای قوی و پایدار نمی‌تواند با هیچ توسعه سیاسی همراه باشد (بدیع، ۱۳۹۳: ۱۰۰-۹۳). وی معتقد است: "چهار شاخص اصلی توسعه سیاسی عبارتند از ۱- جایگزین شدن اقتدار سیاسی سنتی، مذهبی، قومی و خاندانی با اقتدار سیاسی دنیوی و ملی واحد. ۲- تمایز کارکردهای سیاسی نوین از قدیم و رشد ساختارهای مربوط به کارکردهای جدید، کامل تر و پیچیده تر و منضبط تر شدن سلسله مراتب اداری. ۳- مشارکت هر چه بیشتر گروه‌های اجتماعی. ۴- توانایی بالای نظام سیاسی برای رسیدن به اهداف خود." (ها نیتینگتون، ۱۳۷۰: ۵۵).

به نظر هانتینگین در جوامعی که دچار تحویل و نوسازی سیاسی می‌شوند، احزاب برای رسیدن به نهادمندی مراحل چهارگانه ذیل را طی می‌کنند:

۱- جناح بندی^۱: در این مرحله فراگرد تحول حزبی دارای این ویژگی‌ها است. الف: اشتراک سیاسی و نهادمندی سیاسی در سطح پایینی قرار دارد. ب: افراد و گروه‌ها چارچوب‌های سنتی رفتار سیاسی را در هم می‌شکنند ولی هنوز سازمان‌های نوین را تغییر نداده‌اند. پ: سیاست جامعه را چند فرد سرشناس تعیین می‌کنند که هر یک از طریق بسیاری از گروه‌بندی‌ها و ائتلاف‌های گذرا و ضعیف با دیگری به رقابت می‌پردازند. ت: این گروه‌بندی‌ها چندان دوام ندارند و از هر گونه ساختاری بهره هستند. ث: این گروه‌بندی‌های سیاسی را به ظاهر می‌توان احزاب نامید، اما پایداری سازمانی و پشتیبانی اجتماعی را که جوهر هر حزبی است ندارند.

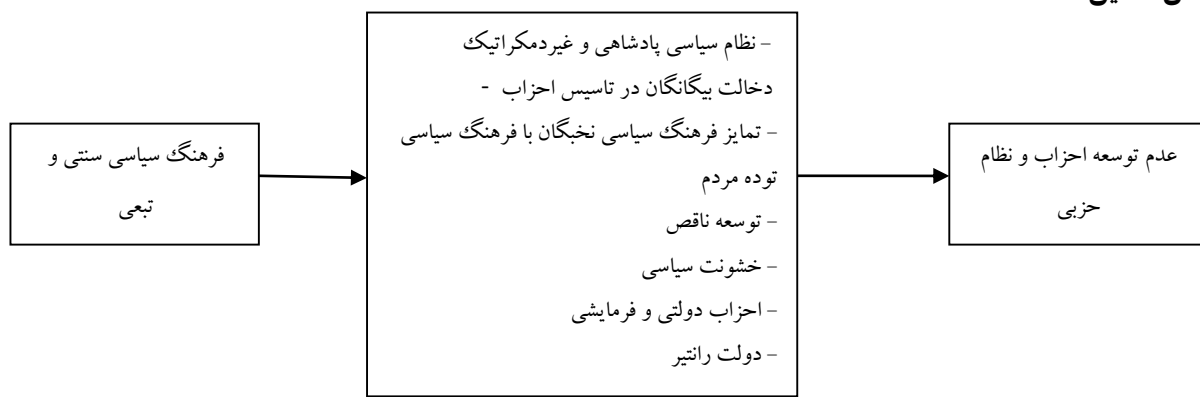
۲- قطبی شدن^۲: نقطه عطف حیاتی در تکامل نظام سیاسی زمانی پیش می‌آید که سیاست کشور دایره بسته جناح‌گرایی انقلابی یا پارلمانی را بشکند، اشتراک سیاسی گسترش یابد، نیروهای اجتماعی تازه به صحنه سیاست گام گذارند و احزاب سیاسی از طریق پیوند سازمانی جناح‌های سیاسی با نیروهای اجتماعی تشکیل شوند. به هر روی پیش از آنکه این بند گسیختگی یا تاخیز در فراگرد تحول حزب رخ دهد، الگوی سیاست جناح بندی شده باید در گون شود تا یک شکاف اساسی صحنه سیاسی را به دو جناح عمده و ثابت تقسیم نکند، هر جناحی می‌کوشد با اتحاد با مخالفان دیروزش بر مخالفان امروزش چیره شود. تعداد گروه‌ها و شکاف‌ها، بازیگران سیاسی را به جای گسترش قدرت نظام به طرح استراتژی‌هایی برای توزیع مجدد قدرت در چارچوب نظام وا می‌دارد. گسترش قدرت نظام به ائتلاف و دو قطبی شدن جناح‌ها بستگی دارد. این امر نیز بستگی به آن دارد که شکاف‌های سیاسی به شیوه ای انباشته گردند که جناح‌های سیاسی در مجموع به دو گروه‌بندی به نسبت استوار تقسیم شوند و یا به پیدایش یک قضیه مسلط بر قضایای دیگر منجر شوند و در نتیجه اشتراک سیاسی به دو قطب موافق یا مخالف با آن قضیه کشیده بود. همین که بازیگران اصلی نظام سیاسی به مبارزه در دو قطب پایبند شوند رهبران هر قطبی

11. factionalism
12. polarization
13. Expansion
14. institutionalization

تحت فشار شدید قرار می‌گیرند که پهنه مبارزاتشان را گسترش دهند و نیروهای اجتماعی تازه‌ای را به پشتیبانی از خود وارد صحنه کنند.

- ۳- عصر گسترش احزاب^۱: گسترش اشتراک سیاسی و سازماندهی این اشتراک در احزاب محصول یک نبرد شدید سیاسی است. نبرد رقابت آمیز برای گسترش اشتراک سیاسی و سازماندهی احزاب ممکن است از طریق کوشش‌هایی که یک نیروی اجتماعی برای ورود به نظام سیاسی انجام می‌دهد، گسترش یابد. در این مورد آن نیروی اجتماعی معمولاً به ایجاد یک حزب سیاسی اقدام می‌کند که در آغاز در بیرون یا حواشی نظام سیاسی فعالیت می‌کند سپس می‌کوشد به درون نظام رخنه کند.
- ۴- نهادمندی^۲: شیوه گسترش نهادمندی سیاسی، شکل نظام حزبی ناشی از آن را مشخص می‌کند. نهادمندی می‌تواند در سه شکل انجام شود، نظام تک‌حزبی، نظام دو حزبی و نظام چند حزبی (هانتینگین، ۱۳۷۰: ۶۰۳-۵۹۷)."

مدل تحقیق



سوالات تحقیق

- به نظر می‌رسد توسعه اجتماعی - اقتصادی صورت گرفته بستر مناسبی برای شکل‌گیری نظام حزبی در ایران را به وجود نیاورده است.
- به نظر می‌رسد بین فرهنگ سیاسی ایران و توسعه نیافتگی احزاب سیاسی رابطه وجود دارد.
- به نظر می‌رسد بین توسعه نیافتگی احزاب، توسعه ناقص، دخالت بیگانگان، دولت رانتیر، خشونت سیاسی، تمایز فرهنگ سیاسی نخبگان با فرهنگ سیاسی توده مردم رابطه وجود دارد.

یافته‌های تحقیق

"در نیمه قرن نوزدهم نفوذ و تأثیر غرب به دو شیوه متفاوت روابط سست و شکننده دولت قاجار با جامعه ایران را تضعیف کرد. یکی نفوذ اقتصادی غرب که تجار و بازرگانان پراکنده محلی را در غالب طبقه متوسط فرامحلی یکپارچه ساخت، پیوند این طبقه با اقتصاد سنتی و ایدئولوژی سنتی تشیع در سالهای بعد به طبقه سنتی معروف شد. دوم، برخورد و ارتباط فکری و ایدئولوژیکی غرب از طریق نهادهای نوین آموزشی که موجب رواج مفاهیم و اندیشه‌های جدید، مشاغل جدید و طبقه متوسط حرفه‌ای جدیدی به نام طبقه روشنفکر شد. این طبقه مخالف حق الهی پادشاهان، استبداد سلطنتی و محافظه‌کاری سیاسی بودند و اصول لیبرالیسم، ناسیونالیسم، سوسیالیسم، برابری، آزادی و برادری را تبلیغ می‌کردند آنها واژه‌هایی مانند دسپوت، فنودال، سوسیال، دموکرات، آریستوکرات را به فرهنگ سیاسی جامعه وارد کردند. در آغاز قرن بیستم طبقه متوسط به یک نیروی همبسته ملی تبدیل شد که برای نخستین بار از شخصیت و هویت سیاسی مشترک خود آگاهی داشت. این طبقه در نتیجه ارتباط تجاری با غرب باعث ظهور بورژوازی وابسته

کوچک ولی ثروتمند شد. طبقه روشنفکر متقاعد شده بودند که پیشرفت بشری نه تنها ممکن و مطلوب است بلکه اگر سه زنجیر استبداد سلطنتی، جزم اندیشی مذهبی و امپریالیسم خارجی را پاره کنند، آسان به دست می‌آید، طبقه روشنفکر، مشروطیت، سکولاریسم و ناسیونالیسم را سه ابزار کلیدی برای ساختن جامعه‌ای نوین، قدرتمند و توسعه یافته به شمار می‌آورد". (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۸۹-۶۳).

«مجلس شورای ملی در مهرماه ۱۲۸۵ گشایش یافت و نقش مهم طبقه متوسط سنتی در ترکیب اجتماعی مجلس بازتاب یافته بود. از کل نمایندگان ۲۶ درصد از بزرگان اصناف، ۲۰ درصد روحانی و ۱۵ درصد از تجار بودند و سه مسلک مستبدین (شاهزادگان، اعیان و زمین داران)، معتدلین (تجار، روحانیون) و آزادیخواهان (طبقه روشنفکر به رهبری تقی زاده...) جناح بندی سیاسی مجلس را شکل بخشیدند. (آبراهامیان، همان: ۱۱۰). قبل از انقلاب مشروطه انجمن‌هایی از قبیل فراموشخانه، مجمع آدمیت، جمعیت صنفی علیشاه، انجمن مخفی، انجمن ملی (کمیته انقلابی) و مرکز غیبی در تهران و شهرهای بزرگ تأسیس شده بودند که برخی از آنها در پیروزی انقلاب مشروطه و برخی هم در تشکیل اولین احزاب سیاسی نقش داشتند. در مجلس اول حزبی تشکیل نشد، نمایندگان مجلس براساس اصول طبقاتی شامل شاهزادگان، اعیان، علما، اصناف، ملاکین و فلاحین انتخاب شده بودند. اما رفته رفته منافع و مواضع سیاسی دستجات مشخص گردید و به مرور احزاب تشکیل گردیدند. «حزب اجتماعیون عامیون، حزب اجتماعیون اعتدالیون، حزب اتفاق، حزب ترقی، حزب دانشاکیون و... از جمله اولین احزاب سیاسی ایران هستند که مقارن با انقلاب مشروطه تأسیس گردیدند.» (بهار، ۱۳۷۱: ۳۰-۱۰ و اتحادیه، ۱۳۶۱: ۵۰).

"انتقال قدرت از قاجار به رضاشاه پهلوی با حمایت انگلستان و برخی احزاب مانند حزب تجدد و حزب رادیکال داور صورت گرفت." (صدیق، ۱۳۸۸: ۵۶، ج ۱). با به قدرت رسیدن رضاشاه و تشکیل سلسله پهلوی برای نخستین بار یک دولت فراگیر مقتدر و مرکزی در ایران بوجود آمد. رضاشاه با تأسیس ارتش نوین علاوه بر قلع و قمع ایلات و عشایر به قلع و قمع شخصیت‌ها و رجال ملی و دولتی اصلاح طلب هم پرداخت و با به زیر سلطه درآوردن کامل مجلس و مطبوعات سبب شد که زمینه و میدانی برای تداوم یا ظهور و حضور احزاب و تشکیلات سیاسی و نخبگان و سرآمدان فعال وجود نداشته باشد. حزب ایران جوان، حزب اصلاح طلب، حزب تجدد، حزب سوسیالیست، گروه ۵۳ نفر ارانی از احزاب مهم دوران حاکمیت رضاشاه بودند. حکومت پهلوی نه با انتخاب مردم و نه به صورت موروثی از شاه قبلی بلکه با حمایت انگلستان تأسیس شد.

"با استقرار حکومت کمونیستی در شوروی، منافع لندن ایجاب می‌کرد که دولت‌هایی ملی و متمرکز در مرزهای شوروی بوجود آورد تا شوروی را محاصره نماید و نیز در راستای منافع ملیون نیز عمل کرده باشد، طبیعی است که هدف اصلی انگلستان پیشبرد منافع نفتی استعماری خود در منطقه بود." (جامی، ۱۳۶۳: ۵۲). به دلیل بسته بودن ساختار سیاسی ایران در زمان رضاشاه در استمرار نظام پادشاهی، فرهنگ سیاسی ایلی-عشیره‌ای تداوم یافت. "رضاشاه برای تشکیل و افزایش اقتدار دولت مرکزی به سرکوب عشایر، تأسیس دانشگاه، ارتش منظم، راه آهن و... اقدام کرد و نیز با تخته‌قاپو کردن عشایر در صدد آموختن فرهنگ شهری به آنان بود." (میلسپو، ۱۳۷۰: ۵۰).

رضاشاه سعی کرد با این اقدامات پایه‌های دولت-ملت را بنیانگذاری کند. تجددخواهی رضاشاه توأم با استبدادی بود که ریشه در فرهنگ سیاسی پدرسالارانه ایرانی داشت، میراث مشروطه‌خواهی با استبداد رضاخانی به خاک سپرده شد و بسیاری از کسانی که در بنیانگذاری مشروطیت نقشی ایفا کرده بودند یا کشته شدند یا کشور را ترک کردند. در این دوره نهادهای سیاسی در ایران بوجود نیامد و هرچند بعضی از پایه‌های دولت-ملت ایجاد شد ولی فرهنگ سیاسی غیرعقلانی همچنان در شخصیت فرهنگی و سیاسی نخبگان سیاسی و تشکیلات دولتی باقی ماند. احیاء استبداد ایرانی به معنی ترکیب قدرت مطلق و خودکامه (نظام پاتریمونالیسم و پدر شاهی) در دولت رضاشاه تجلی یافت. فرهنگ سیاسی پهلوی اول تفاوت‌چندانی به لحاظ محتوایی با فرهنگ سیاسی قاجاریه نداشت.

تمام امور باید به عرض شاه می رسید و به آنچه فرمانش می رفت عمل می شد. سیاست ایران در این دوره راضی نگاه داشتن شخص شاه بود. (اتابکی، ۱۳۷۳: ۸۰ و خلیلی خو، ۱۳۶۴: ۲۲۲-۲۱۹).

محمد رضا پهلوی در سن ۲۲ سالگی در شهریور ۱۳۲۰ وارث سلطنت شد. فاصله بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ دوران استقرار فضای باز سیاسی در ساختار سیاسی - اجتماعی ایران بود. سیاستمداران قدیمی مانند قوام السلطنه، سیدضیاءالدین طباطبایی، بازماندگان گروه ۵۳ نفر، محمد مصدق و... که خانه نشینی یا تبعید شده بودند دوباره به صحنه سیاسی بازگشتند و منشاء تحولات بسیاری در دهه ۱۳۲۰ شدند. انجمن ها، گروهها، جمعیت ها و احزاب سیاسی فراوانی در این دوره ظهور و شروع به فعالیت کردند.

مسائل جهانی در اوضاع ایران تأثیرگذار بود، همانطور که الول ساتن وابسته مطبوعاتی سفارت انگلستان می نویسد: "هرچه به پایان جنگ جهانی دوم نزدیک تر شده دول بزرگ اشغال کننده ایران دقت خود را بیشتر متوجه اوضاعی کردند که پس از تخلیه در ایران پیش خواهد آمد. شکاف بین شرق و غرب که شروع به وسعت یافتن کرده بود. در واقع برای اولین بار در ایران به صورت آشکار درآمد. متفقین که در دوره شدت جنگ فقط متوجه آرام بودن اوضاع و خواهان تثبیت موقعیت ایران بودند کم کم شروع به دخالت در امور داخلی ایران کردند. روس ها بیشتر از سابق با نظر و ملاحظت به حزب توده نگریستند و آن را آلت مناسبی برای سیاست خود در ایران دانستند و به زودی این موضوع حقیقت یافت و همه مردم از روابط حزب توده با روس ها آگاه شدند. دستجات سیاسی ایران به دو دسته گروه مجزا تقسیم شدند، چپ ها با روسیه همکاری کردند و راست ها به مدافعه از نظریات انگلیس و آمریکا برخاستند. سیدضیاء مانند یک رهبر جبهه ضدروسی شناخته شد و به مبارزه خود ادامه می دهد. (ساتن، ۱۳۲۸: ۷).

"پیدایش احزاب گوناگون، گروههای پارلمانی، اجتماعات حرفه ای در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ بیشتر ناظران و دست اندرکاران ایرانی و غیرایرانی را متقاعد کرد که خصلت ملی، ایرانی عبارت است از احساس ناامنی، بی اعتمادی، حسادت، سوء ظن شدید، تمرد، هرج و مرج طلبانه، بدبینی مفرط، فردگرایی آشکار و گروه گرایی اجباری، یک جامعه شناس آمریکایی نیز معتقد است که فرقه گرایی ایرانیان ریشه در سیاست بی اعتمادی و سوءظن دارد، موازنه متغیر و ناپایدار بین افراد و گروه های بسیار ضعیف، هم از عملکرد مؤثر مسئولان حکومت جلوگیری کرده است و هم امکان شکل گیری یک نیروی مخالف کارآمد را از بین برده است. (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۲۱۰).

در فاصله بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ حدود یکصد حزب سیاسی تأسیس شد. مجلس شورای ملی در این دوران شاهد تشکیل فراکسیون هایی مانند فراکسیون ملی، میهن، آذربایجان، عدالت و... بود که ریشه در احزابی مانند حزب ایران، حزب توده، حزب عدالت، حزب استقلال، حزب میهن، حزب همراهن، حزب اتحاد، حزب وطن، حزب زحمت کشان، حزب ملت ایران، حزب پان ایرانیست، جبهه ملی، حزب دمکرات و... داشت. با کودتای انگلیسی - آمریکائی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر علیه دولت ملی مصدق دوره انسداد سیاسی و حاکمیت مجدد استبداد و فرهنگ سیاسی سنتی - تبعی بر ساختار سیاسی ایران حاکم گردید. بعد از سقوط دولت مصدق، شاه با حمایت آمریکا بعنوان نیروی خارجی جدید حاضر در ساختار سیاسی - اجتماعی ایران در صدد تثبیت موقعیت خود برآمد. بعد از کودتا هیچ حزب سیاسی فعالیت رسمی و آشکار نداشت. رژیم سلطنتی به طور مطلق اداره کشور را در اختیار داشت و شاه با اقتدار تمام قدرت را در دست گرفته بود، شاه همواره از دموکراسی صحبت می کرد و تصمیم گرفت با تأسیس دو حزب دولتی - فرمایشی ملیون و مردم در سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ نظام دوحزبی را در ایران تأسیس کند.

بعد از مدتی به دلیل عدم موفقیت این برنامه، شاه ابتدا با تأسیس حزب ایران نوین در سال ۱۳۴۲ سپس حزب رستاخیز ملت ایران در سال ۱۳۵۳ در صدد تأسیس نظام تک حزبی برآمد. برنامه حزب سازی رژیم نتوانست وجهه دموکراتیک به شاه و نظام سیاسی پادشاهی وی بدهد. بعد از کشف نفت در ایران دولت های رانتیر به دلیل تأمین نیازهای مالی خود از طریق فروش نفت وابستگی مالی به مردم نداشتند. این رویه خود باعث تداوم چرخه استبداد و حاکمیت فرهنگ سیاسی سنتی و تبعی شده بود. دولت با حامی پروری و اختصاص رانت به متنفذین و افراد خاص پیروانی را برای خود بوجود آورده بود. "در بین سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶، توسعه اجتماعی -

اقتصادی بیشتر به واسطه درآمدهای روز افزون نفت عملی شد. در سالهای بین ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۳ کل درآمدهای نفتی به ۱۳ میلیارد دلار و از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ به ۳۸ میلیارد دلار رسید. در این دوران رژیم اقدام به ساخت قصرها، تأسیسات هسته‌ای، خرید سلاح‌های مدرن، احداث اتوبان، جاده سازی و... کرد. یکی از کارهای مهم این دوران اجرای برنامه اصلاحات ارضی و توسعه شهرنشینی و صنعت‌گرایی بود. شاه هر چند ساختار اجتماعی - اقتصادی را نوسازی کرد برای توسعه نظام سیاسی اجازه شکل‌گیری گروه‌های فشار، ایجاد فضای باز سیاسی برای نیروهای مختلف اجتماعی، ایجاد پیوند میان رژیم و طبقات جدید، حفظ حلقه‌های ارتباطی موجود میان رژیم و طبقات قدیمی و گسترش پایگاه اجتماعی سلطنت که عمدتاً به علت کودتای نظامی سال ۱۳۳۲ همچنان پابرجا مانده بود تلاش چندانی نکرد و به جای نوسازی نظام سیاسی، قدرت‌ش را همانند پدرش بر روی سه ستون نیروهای مسلح، شبکه حمایتی دربار و دیوان سالاری گسترده دولتی قرار داد. (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۵۳۵-۵۲۴).

جامعه ایران معاصر در یک وضعیت تحول و گذار از جامعه سنتی به جامعه متجدد به سر می‌برد. "فرهنگ سیاسی نیز به تبعیت از این مرحله گذار میان دو شکل متضاد فرهنگ تبعی و فرهنگ مشارکتی قرار داشت. فرهنگ سیاسی ایران همواره فرهنگ آمریت بوده است. این فرهنگ ریشه در تاریخ استبداد شرقی دارد. در چنین فرهنگی فرد می‌کوشد تا به هر نحو ممکن رضایت حاکم را به دست آورده و به حریم او نزدیک شود و بدین سبب فضای فرصت‌طلبی، چاپلوسی و کلبی مسلکی سیاسی گسترش می‌یابد و لیاقت سالاری جای خود را به ارادت سالاری می‌دهد. (رزاقی، ۱۳۷۵: ۲۰۵).

"فرهنگ سلطنت در بسیاری از موارد با فرهنگ عشیره‌ای مشابه است. در فرهنگ دیوان سالاری، دستور، فرمان، رأی و نظر از بالا به پایین منتقل می‌شود. فرهنگ استدلال و اظهار نظر، نقد، دیالوگ و گفتگو با فرهنگ عشیره‌ای و سلطنت بیگانه است. فرهنگ عشیره‌ای بطور دائم فرد را زیر فشار می‌گذارد تا خود را سازگار و اندیشه و تلقی شخصی خود را سرکوب نماید. در این شرایط فرهنگی، فرد رشد نمی‌کند و کار جمعی موضوعیت خود را از دست می‌دهد و فرهنگ سیاسی عقلایی شکوفانمی‌شود. هنگامی که ساختار بر فرد اولویت پیدا کند، قدرت ساختار نیز بر فرد اهمیت می‌یابد. این ساختار است که رفتار فرد و علاقه شدید او را به قدرت محدود و مشروط می‌کند. اما هیچ فشاری بر خان، کلانتر یا پادشاه نیست که قدرت خود را محدود کنند زیرا فرد ملاک است و نه ساختار. شاه مرکز ثقل بود و کلیه اعتبارات و مسئولیت‌ها متوجه او می‌شد. یکی از ویژگی‌های بارز فرهنگ سیاسی ایران جلوگیری از رشد دیگری یا تضعیف دیگران می‌باشد، این امر ریشه در فرهنگ ناامنی و فرهنگ نگرانی از رشد رقیب در خرده فرهنگ‌های محلی ایران دارد." (سریع‌القلم، ۱۳۹۳: ۸۲-۷۳).

"فرهنگ سیاسی حاکم بر نخبگان سیاسی ایران چه در عصر قاجار و چه پس از آن عمدتاً فرهنگ سیاسی از نوع تابعیتی و منازعه‌گرا بوده است، در واقع بسیاری از مشکلات و موانع توسعه سیاسی ناشی از شخصیت و فرهنگ ضد توسعه سرآمدان سیاسی بوده است. (شهرام نیاواسکندری، ۱۳۸۹: ۹۳-۹۲). "فرهنگ سیاسی ایرانیان و از جمله نخبگان سیاسی دگرگونی چندانی پیدا نکرده است و اغلب سیاست مشغله‌ای خصمانه تلقی شده و در آن بهترین راه حل برای تأمین منافع هر طرف، ادامه منازعه و عدم سازش به شمار رفته است. در میان نخبگان سیاسی، سیاست بیشتر به معنای چگونگی از میدان به در بردن رقبای مخالفان دیده شده است تا به معنی چگونگی جلب همکاری و ایجاد آشتی و سازش برای حسن اداره امور جامعه. فرهنگ سیاسی یا ایدئولوژی نخبگان سیاسی معاصر ایران که چندان تحت تأثیر گرایش‌های نوین قرار نگرفته و تحول نیافته است، بیشتر ادامه فرهنگ سیاسی پاتریمونالیستی قدیم بوده است." (بشیری، ۱۳۸۰: ۳۲-۳۰).

نتیجه‌گیری

برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب مشروطه نسبت به پیشامشروطه اجرایی‌تر و عملیاتی‌تر شد. مدل توسعه ایران توسعه برون‌زا، نامتوازن، ناپایدار و بیشتر نوسازی اقتصادی - صنعتی بود. برخی شاخص‌های توسعه اجتماعی - انسانی و فرهنگی هم نسبت به گذشته بهبودیافت اما توسعه سیاسی به موازات توسعه اقتصادی صورت نگرفت.

ساختار اجتماعی - سیاسی ایران پس از انقلاب مشروطه به واسطه ورود عناصر فرهنگ سیاسی مدنی و دموکراتیک مانند پارلمان و احزاب سیاسی، امکان مشارکت سیاسی و حضور توده مردم برای رقابت سیاسی را بوجود آورد. روشنفکران ایرانی با اقتباس از کشورهای غربی بخصوص آشنایی و ارتباط برخی از آنها با احزاب قفقاز پایه گذار اولین احزاب سیاسی بعد از انقلاب مشروطه در ایران شدند. جامعه سنتی، ارباب و رعیتی، اقتصاد معیشتی، چند قومیتی و نظام پادشاهی کهن ایران قرن‌ها مروج فرهنگ سیاسی سنتی، ایلی - عشیره ای و تبعی بوده است. چنین فرهنگی با سازمان‌های نوینی مانند پارلمان و احزاب که نمادها و عناصر فرهنگ مدنی و دموکراتیک هستند در تضاد بودند.

توسعه سیاسی و به تبع آن توسعه احزاب سیاسی نیازمند جایجایی فرهنگ سیاسی دموکراتیک به جای فرهنگ سیاسی سنتی و تبعی بود. در انقلاب مشروطه چنین اتفاقی روی نداد. ارزشهای فرهنگ سنتی و ایلی - عشیره ای با وجود تاسیس پارلمان و احزاب سیاسی کماکان در بین مردم، نخبگان سیاسی و حکام ارزشهای مسلط بود. شرایط جهانی و موقعیت ژئوپولیتیک ایران در منطقه خاورمیانه و دخالت کشورهای قدرتمند در مسایل داخلی تاحدی بود که با خلع حکومت قاجار رضاشاه راه قدرت رساند. بسیاری از احزاب سیاسی ایران از مشروطه تا سال ۱۳۳۲، احزاب فصلی، شخصی، منطقه ای و وابسته به بیگانگان بودند. خشونت سیاسی توسط حکومت بر علیه احزاب و جریانهای سیاسی و همچنین احزاب نسبت به همدیگر از جمله مسایلی بود که امکان فعالیت صحیح حزبی و کارویژه های حزب مانند آموزش سیاسی مردم و جامعه پذیری سیاسی را از احزاب سلب کرده بود. اگرچه تاسیس پارلمان و احزاب سیاسی متعدد موجب ترویج فرهنگ سیاسی مشارکتی - دموکراتیک و چندپاره گی آن شده بود اما نظام و فرهنگ سیاسی مسلط، نظام پادشاهی و فرهنگ سیاسی سنتی - تبعی بود. گفتمان مسلط از مشروطه تا انقلاب اسلامی گفتمان شاهی، مدرنیسم غربی، آمریت از بالا، ترویج سکولاریزم، صنعتی شدن و توسعه اقتصادی بود. در این گفتمان توسعه سیاسی و احزاب مورد توجه نظام سیاسی حاکم نبود. رژیم برای دموکراتیک نشان دادن حاکمیت خود اقدام به تاسیس احزاب فرمایشی - دولتی کرد، این امر خود یکی از علل توسعه نیافتگی سیاسی و عدم توسعه احزاب بود، این احزاب نه تنها سخنگوی هیچ کدام از اقشار و طبقات اجتماعی نبودند بلکه نتوانستند مردم را برای مشارکت و رقابت سیاسی هم جلب کنند، برعکس موجب تداوم فرهنگ سیاسی سنتی و تبعی گردیدند.

یکی از ویژگی های حکومت و دولت‌ها در ایران به دلیل درآمدهای نفت وجود دولت های رانتیر است. دولت های رانتیر به جای تامین نیازهای مالی خود و بودجه کشور به اخذ مالیات از مردم به منابع زیرزمینی نفت وابسته هستند. دولت رانتیر با تخصیص رانت به اشخاص و گروههای خاص باعث شکل گیری گروه حامیان حکومت و دولت می گردد. حامی پروری یکی از ویژگیهای فرهنگ سیاسی سنتی و تبعی است. دولت رانتیر با داشتن استقلال مالی و عدم ارتباط با مردم در مسیر توتالیتر و تمامیت خواه بودن قرار می گیرد و اجازه توسعه سیاسی و توسعه احزاب را نخواهد داد. چنین دولتی با ترویج حامی پروری به تداوم فرهنگ سیاسی تبعی و استمرار چرخه استبداد کمک می کند. حکومت های ایران بعد از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی با در اختیار داشتن درآمدهای نفت در زمینه توسعه اقتصادی، صنعتی و شهری اقدامات زیادی انجام دادند اما تداوم فرهنگ سیاسی سنتی و تبعی عامل اصلی توسعه نیافتگی سیاسی و توسعه احزاب بود که خود باعث بوجود آمدن دولت های رانتیر، توسعه ناقص، خشونت سیاسی و عدم شکل گیری احزاب پایدار و نهادمندی در ساختار سیاسی ایران گردید. در صورت تثبیت حضور و فعالیت احزاب در ساختار و مدیریت سیاسی جامعه، سرمایه های اجتماعی کارآمد و آموزش دیده سیاسی برخاسته از درون احزاب می توانند با مدیریت تخصصی تر در اجرای برنامه های توسعه موفق عمل کنند. توسعه سیاسی و احزاب در ارتباط با توسعه اجتماعی و همگام با هم امکان توسعه پایدار و متوازن را محقق می کند.

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۷) " ایران بین دو انقلاب " گل محمدی، احمد و فتاحی، محمد ابراهیم، تهران، نی.
۲. ابوالحمد(عبدالحمید): مبانی سیاست، تهران ، توس ، ۱۳۶۸، چاپ اول
۳. ازکیا، مصطفی، غفاری، غلامرضا (۱۳۸۶) : " جامعه شناسی توسعه " تهران، کیهان، چاپ ششم
۴. اتحادیه (نظام مافی)، منصوره (۱۳۶۱) : " پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت " تهران، تاریخ ایران
۵. اتابکی، تورج (۱۳۷۳) : " ملیت، قومیت و خود مختاری در ایران معاصر " فصلنامه گفتگو، فروردین ماه .
۶. بشیریه، حسین (۱۳۸۰) : " موانع توسعه سیاسی در ایران " تهران، گام نو، چاپ دوم.
۷. بهار، ملک الشعرا (۱۳۷۱): "تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران" تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم
۸. جامی (۱۳۷۱): گذشته چراغ راه آینده " تهران ، نیلوفر
۹. رزاقی، سهراب (۱۳۷۵) : "مؤلفه های فرهنگ سیاسی ما " نقد و نظر، سال دوم ، شماره ۳ و ۴.
۱۰. زونیس، ماروین (۱۳۸۷) : " روانشناختی نخبگان سیاسی ایران، " صالحی، پرویز، امین زاده، سلیمان و لبادی، زهرا، تهران، چاپخش
۱۱. ساتن، ال (۱۳۲۸) : " احزاب سیاسی ایران در هفت سال اخیر " مجله خواندنیها، شماره ۶۱
۱۲. سید امامی، کاووس (۱۳۸۷): گفتارهایی در باره انقلاب اسلامی ایران، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق
۱۳. سریع القلم، محمود (۱۳۸۶) : " فرهنگ سیاسی ایران " تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی، اجتماعی
۱۴. شهرام نیا، امیرمسعود، اسکندری، مجید (۱۳۸۹) : " ناکارآمدی نخبگان سیاسی در کارآمد سازی روند توسعه ایران عصر پهلوی " نشریه گنجینه اسناد، شماره ۷۷.
۱۵. صدیق، عیسی (۱۳۳۸): " یادگار عمر "، تهران، شرکت سهامی طبع
۱۶. خلیلی خو، محمدرضا (۱۳۶۳) : " توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه " تهران، جهاد دانشگاهی
۱۷. عالم، عبدالرحمن. (۱۳۸۸). بنیاد های علم سیاست، تهران، نی چاپ نوزدهم
۱۸. عظیمی، حسین (۱۳۷۱). مدارهای توسعه و توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران ، نشر نی
۱۹. قوام ، عبدالعلی (۱۳۷۲): نقد نظریه های نوسازی و توسعه سیاسی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی
۲۰. قوام، عبدالعلی (۱۳۷۳) : " سیاست های مقایسه ای، تهران، سمت.
۲۱. قاضی زاده، علیرضا (۱۳۷۸) : ؛ زندگی سیاسی - احزاب سیاسی مجموعه مقالات حزب و توسعه سیاسی ، تهران ، انتشارات همشهری جلد دوم
۲۲. میلسپو، آرتور (۱۳۷۰) : " آمریکایی ها در ایران " مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، تهران، البرز.
۲۳. هانتینگتون ، ساموئل (۱۳۷۰)؛ سامان سیاسی در جوامع در حال دگرگونی، ثلاثی ، محسنی، تهران ، علم

24. Almond, Gabrieland.Verba،sidney (1975): Civic culture...”Boston, little Brown and company.

25. Verba, Sidney (1965):”comparative political cultyre: New Jersey, Princeton university press.